

بررسی اساطیر در دیوان حافظ

دکتر محمد همایون سپهر^۱

چکیده

در این مقاله سعی شده است انعکاسی از اسطوره‌های ایرانی در شعر حافظ ارائه شود.

اگر شاهنامه را سند هویت و شناسنامه زبان فارسی بدانیم، قطعاً دیوان حافظ، حافظه قومی و جمعی ماست. بنابراین، از سپیده دمان پیش از تاریخ که اسطوره‌ها نقش‌های ازلی اقوام ایرانی را رقم زدند تا قرن هشتم هجری که حافظ آنها را به صورت بسیار فشرده و در نهایت هنرمندی و اعجاز در کلام و معنا درآورد و در ارتباط با موضوعات اجتماعی، تاریخی، فرهنگی، ملی، قومی، دینی مطرح کرد، سیمای بزرگترین چهره اسطوره‌ای آریایی و به ویژه ایرانی یعنی جمشید و جام جهان‌نمای، بازگشایی معنایی نشده بود. مقاله حاضر می‌کوشد به قدر بضاعت پرده از رمز و راز آن اساطیر ایرانی به خصوص جمشید و جام برگشاید.

واژگان کلیدی: اسطوره، جمشید، جام‌جم، حافظ

۱. استادیار دانشگاه و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز

mhomayon sepehr@yahoo.com

جهان اسطوره‌شناسی

در تاریخ فرهنگ ملت‌ها، اسطوره‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. اسطوره‌های ملل، در واقع سپیده‌دمان پیش از تاریخ هر قوم محسوب می‌شوند. به همین دلیل، امروزه اسطوره‌شناسی شاخه مهمی از معرفت‌شناسی علوم اجتماعی به شمار می‌رود و با منابع عظیمی که اکنون با شناخت اساطیر جهان در اختیار ماست می‌توانیم به شناخت اسطوره‌های ایرانی بپردازیم و نقش آنان را در حیات اقوام ایرانی بررسی کنیم.

از کارهای شایسته و تحقیقات ارزشمند در راه شناخت و بررسی اسطوره‌ها می‌توان از «شارل کرینی»، «لوک بنوا»، «ژرژ دورو»، «میرچادالیاده»، «میش زرانا»، «رنه نلی»، «ژولیا کریستوا»، «ادگارکنشت»، «فرانسیس رامیرز»، «ماری دلکور»، «فرانسوا لاپلانتین»، «الکساندر کراپ»، «ژان هربر»، «فریتوف شوئون» و «ارنست دیز» و در زمینه اسطوره‌های آریایی می‌توان از دانشمند فرانسوی «ژرژ دومزیل» که در راه اسطوره‌های تطبیقی «هند و اروپایی» کارهای ارزنده‌ای انجام داده است، یاد کرد.

بی‌شک در راه شناخت اساطیر و حماسه‌های ایرانی نیز باید از «آرتور کریستن



آرامگاه حافظ - شیراز

سن، «دارمستتر»، «نولد که»، «بارتلمه»، «وستاسرخوش کرتیس»، «آلبرت جوزف کارنوی»، «جوزف کمبل»، «میرچالیاده»، «مهرداد بهار»، «احمد تفضلی»، «ژاله آموزگار»، «کتایون مزداپور»، «ذبیح‌الله صفا»، «جلال ستاری» و ... نام برد.

پژوهش‌های یک قرن اخیر در زمینه جهان اسطوره‌شناسی، جلوه‌های جدیدی از این گنجینه فرهنگی را پیش روی جهانیان گشوده است.

اسطوره (Myth)

«تعریف اسطوره با همه غرابتی که مسئله در بادی امر می‌تواند داشته باشد، بر حسب آن‌که از چه دیدگاهی در آن نظر کنیم، فرق می‌کند». (باستید، ۱۳۷۰: ۴۱).

«اسطوره حکایتی موهوم و شگفت، دارای منشائی مردمی و نااندیشیده است که در آن عاملانی که در زمره اشخاص نیستند و غالباً قوای طبیعت‌اند به سیمای اشخاص نمودار گشته و اعمال و ماجراهایشان معنای رمزی دارد».

«اسطوره به معنای واقعی و دقیق کلمه، داستانی خام و بی‌پرده و رک و راست است که علی‌الاصول مناسکی به دنبال دارد و می‌آورد. مجبوریم که به اسطوره اعتماد کنیم. اسطوره بر خلاف افسانه در عالم جاویدان و سرمدی تصویر شده است. خدایی زاده می‌شود و به قتل می‌رسد و دوباره پا به جهان می‌گذارد؛ اینها بر وفق معتقداتی است که ازلی و ابدی است» (همان، ۴۲).

«فروید، اساطیر را در پرتو رویا تفسیر می‌کند و می‌نویسد: «اساطیر ته‌مانده‌های تغییر شکل یافته تخیلات و امیال اقوام و ملل ... رویاهای متمدنی بشریت در دوران جوانی‌اند. اسطوره در تاریخ حیات بشریت یعنی از لحاظ تکوین و تسلسل تیره‌های حیوانی، مقام رویا در زندگانی فرد را دارد» (همان، ۳۳).

«لوی اشتروس با تحلیل اساطیر قبیله زونی (zuni)، سعی در اثبات این معنی دارد که اسطوره به تضاد یا مشکل ذوحدین زندگی - مرگ را به طرز قاطعی حل می‌کند (یعنی جانب یکی را می‌گیرد) و این گزینش تعیین‌کننده ساختار اسطوره است. اما لوی اشتروس اسطوره را پیش از هر چیز دیگر، ابزاری منطقی (با در نظر داشتن خصوصیات اندیشه بدوی) برای غلبه بر تعارض قوانین و تنازع احکام می‌داند. اندیشه اساطیر، به

قول او، از تعین دو حد متناقض، متدرجاً به میانه‌گیری و توسعه بین آن دو می‌رسد. در حقیقت مشکل بدین‌گونه حل نشده اما تا آنجا که دو قطب کاملاً مقابل هم، جا را به دو قطب نزدیک‌تر به هم می‌دهند، برطرف شده است. تضاد زندگی - مرگ، به تضاد عالم نباتی - عالم حیوانی تغییر یافته و این تضاد نیز به تضاد خوراک نباتی - خوراک حیوانی مبدل گردیده است، و این تضاد آخر هم، وقتی خود میانجی - قهرمان اساطیری کشت - به صورت جانوری لاشخوار (coyote) - از پستانداران گوشتخوار آمریکا، نزدیک به گرگ و شغال - کلاغ سرخ‌پوستان شمال غربی آمریکا) در ذهن نقش می‌بندد که به همین جهت حد وسط میان درندگان گوشتخوار و علفخواران می‌شود، مرتفع می‌گردد...» (همان، ۱۲۷).

بر تعاریف فوق می‌توان گزارش بلندبالایی از نظریات گوناگون مکاتب مختلف، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی در مکتب‌های مختلف مانند تطور گرایان، اشاعه، ساختار گرائی و پدیدارشناسی و ... را هم اضافه کرد. به گفته «روژه کایوا» ظاهراً توانایی شرح اسطوره نتوانسته است جایگزین قدرت خلق اسطوره یا زیستن با اساطیر شود. دست کم باید اذعان داشت که اهتمام در شرح و تفسیر اسطوره تقریباً همواره ناکام مانده است زیرا همان‌گونه که در طول زمان، لایه‌های مختلف شهر تروا درهم آمیخت، لایه‌های ویرانه‌های اسطوره‌ها نیز بی‌هیچ تمیزی، برهم انباشته شده‌اند. (روژه کایوا، ۱۳۷۹: ۴۶)

سیمای اسطوره و حماسه در شعر حافظ

در اینجا لازم است به لحاظ اسطوره‌شناسی و حماسه‌سرایی در ایران چند نکته را یادآور شویم. نخست آن‌که سرشت اسطوره‌های ایرانی به دلیل دو جریان بزرگ تاریخی از شرایط ویژه‌ای برخوردارند:

- الف: روایت مینوی و قدسی خدایان پیش از ورود آریایی‌ها یعنی اقوام بومی
- ب: ورود آریایی‌ها همراه با باورها و اساطیر خود و امتزاج آن با فرهنگ بومی
- پ: ظهور زرتشت و نقش مزدیسنا و زدودن بسیاری از باورها و اساطیر بومی

«... پیش از آن که آریایی‌ها به ایران و هند کوچ کنند، اقوام بومی به شکل وسیعی در این مناطق زندگی می‌کردند و دارای فرهنگ بسیار پیشرفته‌ای بودند. از نظر تمدن از آریایی‌ها جلوتر بودند. اینها کشاورز بودند در حالی که آریایی‌ها گاو دار و گله‌دار بودند. (...). در ایران به علت به وجود آمدن دین زرتشت که عمیقاً براساس تأثیرات دینی آسیای غربی شکل می‌گیرد، دین کهن هند و ایرانی تضعیف می‌شود و دیگر آن روایات کهن خدایان دینی هند و ایرانی از عالم ایزدی به عالم حماسه سقوط می‌کنند. ایزدان صورت پهلوانان پیدا می‌کنند. چند خدایان به صورت نیروهای شرور درمی‌آیند. گاهی این ارتباط مستقیم است، گاه غیرمستقیم. گاهی این ارتباط را در نام‌ها می‌بینیم، گاه در روایات و شخصیت‌ها، ولی همه قابل پی‌گیری است ...»

به این ترتیب، به جای اسطوره و زیبایی‌های روایی اسطوره باید به حماسه‌سرایی‌مان و به زیبایی‌ها و تنوعی که در حماسه‌سرایی داریم، توجه کنیم به ویژه که ایرانی‌ها از سطح کهن، آن را زیباتر کردند. نه تنها به آن غنای هنری بیشتری بخشیدند بلکه با وام‌گیری فرهنگی از اطراف و اکناف خود به غنا و عظمت آن افزودند.» (بهار، ۱۳۷۷: ۵۶۴)

«در ایران نیز پس از پیدا شدن کیش زرتشت، میترا که در باورهای کهن بسان همزاد خود - اهورا مزدا- بوده است به یکی از یزتها که یک پایه از دمشاسپندان پایین‌تر است، تبدیل می‌گردد. یعنی در آیین زرتشت با نگرش به باورهای مردم که در راه آیینشان پیکار و برای نگه‌داری‌اش پای می‌فشردند، او را همچون یکی از یزتهای میرا نگه می‌دارند.»

نمونه پافشاری سخت پیروان آیین مهر را در نبرد رستم و اسفندیار می‌بینیم.... رستم که در سکستان بود مذهب زرتشت را نپذیرفت و چون اسفندیار تخت را از پدر مطالبه می‌کرد گشتاسب ... وی را به جنگ رستم فرستاد. ... آیین مهر - نخستین دین ایرانیان - چنان سخت جان بود که هم به کیش زرتشت درآمد و هم بزرگ‌ترین تأثیر را بر مسیحیت گذاشت. هم در ایران در فرقه‌های مذهبی گوناگون دیگر هستی دارد و هم جای پای آن در ادبیات فارسی به چشم می‌خورد، چنان‌که لسان الغیب می‌گوید:

کتر از ذره نئی، پست مشو مهر بورز
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

حافظ، اسطوره و حماسه

سیمای اسطوره در اشعار حافظ و شخصیت‌های اسطوره‌ای یکی از مهم‌ترین مباحث دیوان خواجه‌شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی است. بدون شک حافظ، قله رفیع فرهنگ و اوج تبلور شخصیت انسان ایرانی است؛ گرچه او را باید شخصیتی جهانی دانست، چنان‌که خود نیز در زمان حیاتش به این امر آگاه بوده است که بلوغ، هنر و شعرش از مرزهای ایران قرن هشتم گذشته و او را دردانه عالم وجود ساخته است.

عراق و پارس گرفتی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است.

(حافظ خانلری، ۱۳۶۲: غزل ۴۲، بیت ۷)

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

(همان: ۹، ۴۳۱)

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

(همان: ۳، ۲۱۸)

او با جام جهان‌بینی که دارد نیک بر امور واقف است، لذا آینده را نیز پیش‌بینی می‌کند. او می‌داند نقشی بزرگ در فرهنگ، عرفان و ادب این سرزمین دارد و به یقین خاک این سرزمین بعد از وفاتش بنفشه زار می‌شود و از آن سرخ گل می‌روید.

به عشق روی تو روزی که از جهان بروم ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه

(همان: ۶، ۴۰۸)

چنین که بر دل من داغ زلف سرکش تُست بنفشه زار شود تربتم چو درگذرم

(همان: ۲، ۳۱۷)

میت یا اسطوره در شعر حافظ، یکی از مهم‌ترین مباحث در حافظ‌شناسی است. در این زمینه آثار متعددی وجود دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«فرهاد، آبادانی، حافظ و ادبیات مزدیسنا»؛ «واتینخ، اسکالموفسکی اشارات به فرهنگ ایران باستان در غزلیات حافظ. ترجمه فریدون رحیمی لاریجانی»؛ «جلال خالقی مطلق، حافظ و حماسه ملی ایران»؛ «فضل‌الله رضا، فردوسی و حافظ»؛ «منوچهر مرتضوی، مکتب حافظ»، «زهرة زرشناس، بن‌مایه‌های کهن ایرانی در دیوان

حافظ؛ «بهالدین، خرمشاهی، اسطوره‌پردازی حافظ»، «محمدعلی اسلامی ندوشن، ارزش‌های حماسی؛ ارزش آثار حافظ و مقایسه‌ای با شاهنامه»؛ «علیقلی محمودی بختیاری، میت، اسطوره، راز [...] حافظ و راز» (حافظ‌شناسی، ۱۳۶۹: ج ۱۲، ۱۹۱).

حافظ با وقوف کامل بر منابع عظیم اسطوره‌ای، تاریخی، ادبی و ... و با هنرمندی بی‌نظیر خود، اسطوره‌های ایرانی و اسلامی را به صورت بسیار فشرده و در نهایت ایجاز در غزلیات، ساقی‌نامه و سایر اشعار خود آورده است. بسامد نام‌های اسطوره‌ای که به دفعات در اشعار او به چشم می‌خورد، گویای توجهی است که او به آن قهرمانان دارد. او با هنرمندی تمام جواهرات رنگارنگ را تراش داده و با توانمندی تمام در قالب یک بیت یا حتی یک مصرع گنجانده است. فهرست اسامی زیر گویای توجه حافظ به مجموعه عظیم اسطوره‌های ایرانی است که با خلاقیت کامل در اشعار خود آورده است: **جم** مهم‌ترین شخصیت اسطوره‌ای نزد حافظ است که بیست و هفت بار در اشعار خود از او یاد کرده است. **جمشید**، که صورت دیگری از **جم** است، یازده بار در اشعار او آمده که در مجموع این شخصیت اسطوره‌ای سی و هشت مرتبه مورد توجه حافظ قرار گرفته است.

جمشید یکی از بزرگ‌ترین قهرمانان آریایی است و در افسانه‌های ایرانی بی‌شک نقش او و نوآوری‌هایش، همچنین شخصیت ممتاز و خویشتکاری او و وجود فره ایزدی، فره شاهنشاهی و فره کیانی و پهلوانی‌اش، او را چونان خورشید تابناک اقوام آریایی جلوه‌گر ساخته است. فردوسی با اطلاع کامل از نقش منحصر به فرد **جم** در اسطوره به طور مفصل از اقدامات و نوآوری‌های او در شاهنامه داد سخن می‌دهد.

منم گف با فره ایزدی همم شهریاری همم موبدی

بنابراین، به واسطه داشتن این فره یعنی «فره ایزدی» اول این که او توانایی پیشوایی زمینی (شهریاری) و موبدی یعنی رهبری مینوی یا آسمانی را بر مردمان داشته است. دوم، دارای فره شاهنشاهی بود یعنی ملل، مردمان و اقوام گوناگون را زیر یک نظام حکومتی اداره می‌نمود.

کمر بسته با فر شاهنشهی جهان گشته سرتاسر او را رهی

سوم، دارای فره کیانی بود یعنی همان جوهر ذاتی و توانایی و بینش در امور زمینی و

مادی که به واسطه آن توانست آفرینش کند.

به فرکی نرم کرد آنها چو خُود و زره کرد و چون جوشنا

جمشید پیش از آسمانی بودن زمینی و خویشکار بود و آفرینش‌ها و ابداعات او کاملاً جنبه عینی و مادی داشت.

فردوسی، اقدامات و ابداعات و آفرینش‌های جم در هر پنجاه سال یک‌بار را در شاهنامه به نظم فهرست کرده است که به اختصار به شرح آن می‌پردازیم:

۱- ذوب آهن و ساختن ابزار و لباس رزمی

۲- آموزش بافندگی و دوزندگی از الیاف کتان، ابریشم، موی و پشم به مردم

۳- شکل دادن طبقات اجتماعی؛ جایگاه روحانیان در کوه برای عبادت، مأموریت سپاهیان برای نگهداری از تخت شاهی و مرز و بوم، اسکان کشاورزان در روستاها برای کاشت و برداشت محصول و سرانجام پیشه‌وران که اندیشه آفرینش می‌داشتند.

جمشید به دیوان آموخت که از مخلوط کردن آب با خاک، گل درست کنند و خشت بسازند و با سنگ و گچ و گل و خشت گرمابه و کاخ و دیوان برافرازند.

۴- استخراج طلا و نقره و سنگ‌های گرانبها

۵- آشنا ساختن مشام مردم با بوهای خوش، مانند گل‌ها، مشک، کافور و گلاب و همچنین رواج درمان بیماری‌ها از طریق گیاهان دارویی و پزشکی در جامعه

۶- استفاده از کشتی برای مسافرت به کشورها برای نخستین بار

۷- ساختن تختی زیبا از گوهرها و سنگ‌های گرانبها پس از همه این ابداعات و آفرینش‌ها حرکت این تخت در هوا برعهده دیوان بود و روی زیبای جم در آسمان همانند خورشید دومی بود که می‌درخشید و پس از فرود بر زمین که برابر بود با هرمز، اول فروردین آن را روز نو یا نوروز نام نهادند و به گفته فردوسی جشن نوروز یادگاری است از آن روزگار. (همایون سپهر، ۱۳۸۴: ۱۷)

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا

جهان انجمن شد بر آن تخت اوی شگفتی فرومانده در بخت اوی

به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روز نو خواندند

سر سال نو هرمز فروردین برآسود از رنج وز درد و کین

چنین جشن فرخ از آن روزگار

به ماند از آن خسروی یادگار

(شاهنامه، قریب، ۷۳، ۲۶)

حافظ با اطلاع از خویشکاری‌های جمشید و ابداعات و ابتکارات جم که به یقین از شاهنامه و منابع دیگر اخذ کرده بود، بعد دیگری را با مشرب عرفانی به آن افزود و از او چهره‌ای جاودانه در دیوان خود آفرید.

گویند «جمشید» را «جام» می‌بود که چون در آن نگرستی احوال جهان و اسرار نهان پدید می‌آید و از ورای حجاب زمان و بعد مکان آنچه خواستی مشاهده کردی. این جام را به «کیخسرو» نیز نسبت دهند چنان‌که در شعر حافظ به «جام کیخسرو» برمی‌خوریم و «جام سکندر» نیز در دیوان حافظ «نسخ قدیم» به چشم می‌خورد. ظاهراً نسبت این «جام آینه کردار» به «جمشید» از اینجا نشئت گرفته است که طبق روایات کهن «جمشید» به فرآیند دیوان را در آباد کردن جهان به کار واداشت، معادن از دل کوه‌ها استخراج کرد و گوهرها از دریا به در آورد و رازهای نهان طبیعت آشکار کرد. (مرتضوی؛ ۱۳۶۵: ۶۸) در دیوان حافظ واژه جام به صورت‌های گوناگون و به طور نمادی یا سمبلیک ۱۸۷ بار آمده است که از این تعداد نزدیک به سی مورد سخن از «جام جم» به صورت‌های گوناگون رفته است.

هر آن‌که راز دو عالم ز خط ساغر خواند

رموز جام جم از نقش خاک ره دانست

(خانلری، ۱۳۶۲: ۴۸، ۵)

ساقی بیار باده و با مدعی مگوی

انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت

(همان: ۸۰، ۵)

گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو

گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت

(همان: ۸۱، ۶)

تُرا ز حال دل خستگان چه غم که مدام

همی دهند شراب خضر ز جام جمت

(همان: ۸۹، ۸)

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد

ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

(همان: ۱۱۴، ۱)

آن کس که به دست جام دارد	سلطانی جم مدام دارد
(همان: ۱۱۵، ۱)	
سالها دل طلب جام جم از ما می کرد	آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد.
(همان: ۱۳۶، ۱)	
به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد	که خاک میکده کحلِ بصر توانی کرد
(همان: ۱۳۷، ۱)	
سُرور مجلس جمشید گفته اند این بود	که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند
(همان: ۱۷۶، ۵)	
دل در جهان میند وز مستی سئوال کن	از فیض جام و قصه جمشید کامکار
(همان: ۲۴۱، ۳)	
گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی	بیا و همدم جام جهان نما می باش رسی
(همان: ۴۶۹، ۴)	
کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار	که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
(همان: ۲۷۳، ۴)	
کی بود در زمانه وفا جام می بیار	تا من حکایت جم و کاووس و کی کنم
(همان: ۳۴۳، ۵)	
ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک دار	کآینه ایست جام جهان بین که آه از او
(همان: ۴۰۵، ۳)	
بده جام می و از جم مکن یاد	که می داند که جم کی بود و کی گئی
(همان: ۴۲۳، ۴)	
گوهر جام جم از کان جهانی دگر است	تو تمنا ز گل کوزه گران می داری
(همان: ۴۴۱، ۷)	
باده نوش از جام عالم بین که بر اورنگ جم	شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی
(همان: ۴۲۵، ۱۰)	
چو مستعد نظر نیستی وصال مجو	که جام جم نکند سود وقت بی بصری
(همان: ۴۴۳، ۲)	

بررسی اساطیر در دیوان حافظ ❖ ۴۷

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد زنهار دل میند در اسباب دنیوی
(همان: ۴۷۷، ۵)

همچو جم جرعه ما کش که ز سر دو جهان پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی
(همان: ۴۷۹، ۲)

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام به کیخسرو و جم فرستد پیام
(قزوینی و غنی، ۲۵۳۷، ۳۵۲)

بیا ساقی تا بگویم باواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی
(همان)

بده ساقی آن می کزو جام جم زند لاف بینائی اندر عدم
(همان: ۳۵۳)

بمن ده که گردم بتائید جام چو جم آگه از سر عالم تمام
(همان: ۳۵۳)

چو خوش گفت جمشید با تاج و گنج که یک جو نیرزد سرای سپنج
(همان: ۳۵۳)

منوچهر مرتضوی در کتاب «مکتب حافظ» شرح مفصلی از جام جم از زمان فردوسی تا عصر حافظ می‌آورد که کاری بس ارزشمند است و از کتاب‌های نظم و نثر، نمونه‌های گوناگونی از کاربرد این واژه (جام جم) نزد شاعران و نویسندگان دست می‌دهد که به چند مورد از آنها اکتفا می‌کنیم.

مؤلف «فرهنگ نظام» درباره جام جم چنین گوید: «جام جم و جام جمشید و جام جهان آرا و جام جهان نما و جام گیتی نما همه نام جامی است که جمشید پادشاه افسانه‌ای خیلی قدیم ایران داشته و از آن احوال عالم را استخراج می‌کرده. معلوم نیست که جام مذکور همان جام شراب جمشید بوده که از آن کار استخراج هم گرفته می‌شده یا جمشید دو جام داشته» در شمش اللغات چنین آمده: «جام جم» پیاله جمشید که ساخته حکما بود راز هفت فلک در او مشاهده کردی به خاطر همین آن را جام جهان‌نما نیز گویند. (مرتضوی: ۱۳۶۵، ۱۶۹)

در «مکتب حافظ» نقل قول‌هایی از «سنایی»، «عطار»، «مولوی»، «مسعود سعد»،

«امیرمعزی» و «خاقانی» نیز آورده شده است و مفاهیم اساطیری و عرفانی آن به بهترین نوع و به شکلی کم نظیر شرح داده شده است.

«می توان به ضرس قاطع این عقیده را اظهار کرد که در آثار هیچ یک از شعرای عارف ایران «جام جم» به زیبایی و دل انگیزی و تنوعی که در دیوان شاعر آسمانی شیراز به کار رفته به چشم نمی خورد. حافظ بهتر از هر کس مفهوم جام جم را دریافته و زیباتر و عالی تر از هر کسی آن را استعمال کرده است. (همان: ۱۸۷)

هم رای با منوچهر مرتضوی می بایست این گوهر فرهنگی (جام جم) پس از عبور از فراز و نشیب تاریخی سرانجام به دست توانای حافظ که عصاره میراث فرهنگی این سرزمین است، تراش و صیقل دیگری می خورد و از میان دریای نوری درخشش می کرد که آفاق تابناک آن تاکنون هر روز جلوه ای نو دارد.

از نام های اساطیری دیگر که در دیوان حافظ به آن اشاره رفته است، باید از «افراسیاب»، «بهرام»، «بهمن»، «پرویز»، «پشنگ»، «تهمتن»، «خسرو»، «سیامک»، «سیاوش»، «فریدون»، «کاووس»، «تور»، «سلم»، «کیخسرو»، «کسری»، «قباد»، «زردشت»، «رستم» و «مانی» نام برد.

گوی خوبی بردی از خوبان خلّج شاد باش جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

(خانلری: ۱۳۶۹، ۴۲۵، ۳)

کمند صید بهرامی بیفکن جام می بردار که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

(همان: ۲۷۳، ۴)

قدح به شرط ادب گیر زآنکه ترکیبش ز کاسه سر جمشید و بهمین است و قباد

(همان: ۹۷، ۴)

پرویز

سپهر بر شده پرویز نیست خون افشان که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است

(همان: ۴۲، ۵)

حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان که لبش جرعه کش خسرو شیرین منست

(همان: ۵۳، ۸)

پورپشنگ

شوکت پورپشنگ و تیغ عالمگیر او در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن
(همان: ۳۸۲، ۵)

تهمتن

شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت دستگیر ار نشود لطف تهمتن چکنم
(همان: ۳۳۷، ۱)

سیامک

شکل هلال هر سرمه می‌دهد نشان از افسر سیامک و ترک کلاه زو
(همان: ۳۹۸، ۶)

سیاوش

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد
(همان: ۱۰۱، ۴)

خسرو

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند
(همان: ۱۷۲، ۱)
(همان: ۱۸۵، ۴)

فریدون

تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای و ر خود از گوهر جمشید و فریدون باشی
(همان: ۴۴۹، ۶)

فرهاد

حکایت لب شیرین کلام فرهادست شکنج طره لیلی مقام مجنون است
(همان: ۵۵، ۴)

کاووس

که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد
(همان: ۹۷، ۵)

سلم و تور

همان مرحله است این بیابان دور
که گم شد ذرو لشکر سلم و تور
(قزوینی و غنی: ۲۵۳۷، ۳۵۳)

کیخسرو

بیفشان جرعه‌ای برخاک و حال اهل شوکت
که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد
پرس
(خانلری: ۱۱۶، ۱۰)
صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد
(همان: ۱۱۷، ۸)

کسری

سپهر برشده پرویز نیست خون افشان
که ریزه‌اش سر کسری و تاج پرویز است
(همان: ۴۳، ۵)

قیاد

قدح به شرط ادب گیر زآنکه ترکیبش
ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قیاد
(همان: ۹۷، ۴)

زردشت

به باغ تازه‌کن آئین دین زردشتی
کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
(همان: ۱۹۸، ۸)

زردشت

بیا ساقی آن آتش تابناک
که زردشت می‌جویدش زیر خاک
(قزوینی و غنی، ۲۵۳۷، ۳۵۳)

رستم

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی
(خانلری: ۱۳۶۹، ۴۶۱، ۵)

مانی

وگر باور نمی‌داری رو از صورتگر چین پرس
که مانی نسخه می‌خواهد ز نوک کلک مشکینم
(همان: ۳۴۸، ۸)

منابع و مأخذ

- ۱- باستید، روز (۱۳۷۵) دانش اساطیر، مترجم جلال ستاری، تهران: انتشارات توس.
- ۲- بهار، مهرداد (۱۳۷۷)، از اسطوره تا تاریخ، تهران: چاپ دوم.
- ۳- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۷)، عصر اساطیری تاریخ ایران، تهران: انتشارات هیرمند.
- ۴- ستاری، جلال (۱۳۷۸). جهان اسطوره‌شناسی، تهران: نشر مرکز.
- ۵- قریب، مهدی و محمدعلی بهبودی، (۱۳۷۳) شاهنامه فردوسی، تهران: انتشارات توس، ج ۱.
- ۶- قزوینی، محمد و قاسم غنی، دیوان حافظ، تهران: امیرکبیر چاپ دهم.
- ۷- کایوا، روزبه (۱۳۷۹)، جهان اسطوره‌شناسی، ترجمه جمال ستاری، تهران: نشر مرکز.
- ۸- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۶۵)، مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی، تهران: انتشارات توس.
- ۹- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- ۱۰- نیاز کرمانی، سعید (۱۳۶۹)، حافظ‌شناسی، تهران: نشر بهار، ج ۱۲.
- ۱۱- همایون سپهر، محمد (۱۳۸۴)، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال اول، شماره سوم.